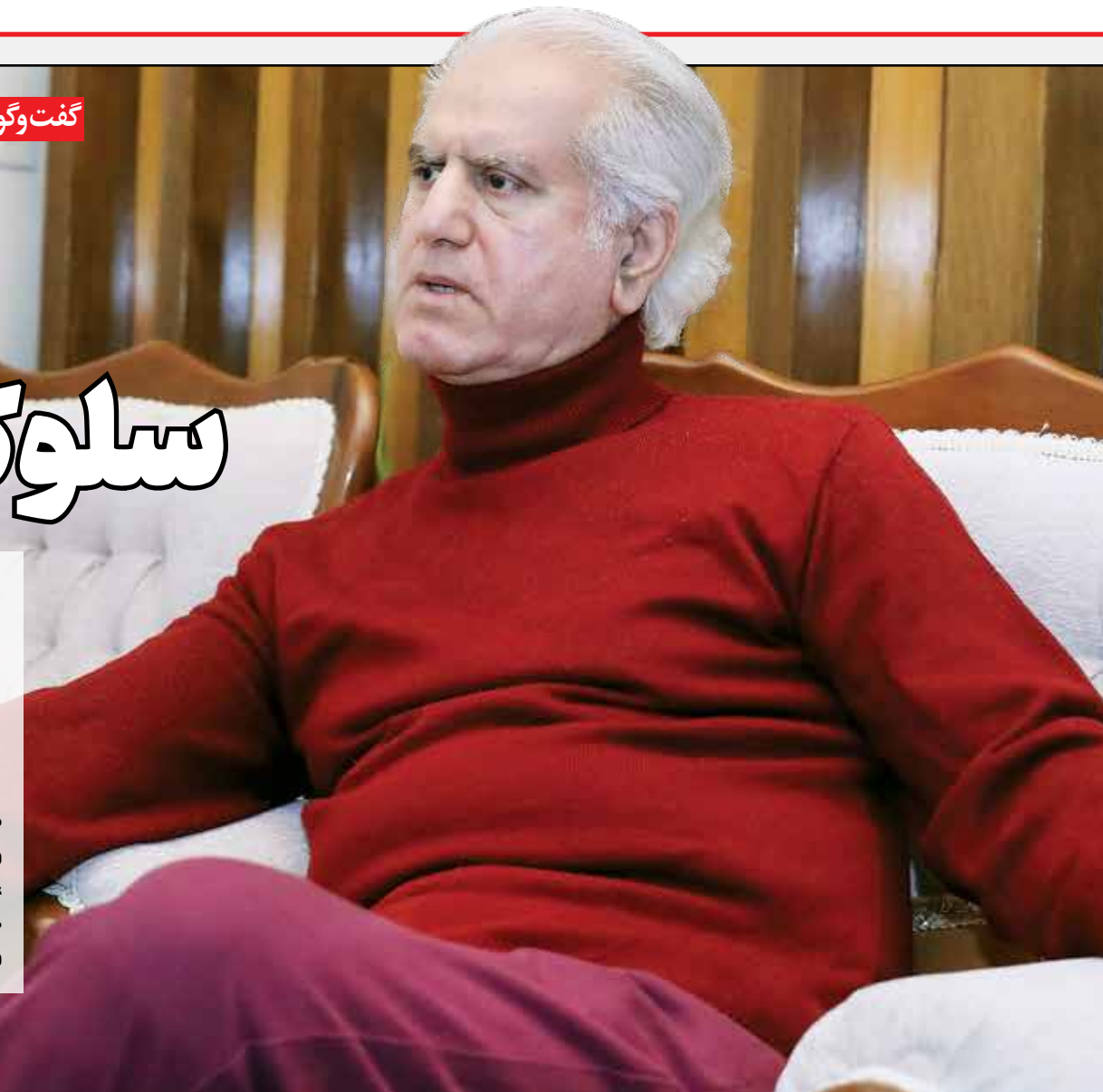


بنیاد رودکی

میزبان نمایش های تئاتر فجر

بنیاد رودکی از سوم بهمن میزبان نمایش های صحنه ای و خیابانی چهل و سومین جشنواره بین المللی تئاتر فجر می شود. از این رو در این دوره از جشنواره تئاتر فجر، نمایش های «بیجن» به نویسندگی رضا گشتاسب و کارگردانی مهرداد علی پور، «دوکانی خوکزین» (مغازه خودکشی) به نویسندگی و کارگردانی باقر سروش، «بوغاج» به نویسندگی و کارگردانی غریب منوچهری،



«حوالی جمهوری» به نویسندگی ابوالفضل حسینی پور و حمید شهامتی و کارگردانی حمید شهامتی، «یک دقیقه بعد از مهاجرت» به نویسندگی و کارگردانی محمدرضا زاهدی، «تلقین» به نویسندگی و کارگردانی احسان دبیر، «آداب شکار روباه» به نویسندگی ابراهیم عادل نیا و کارگردانی محمد شاکری، «زنگار و آیینه» به نویسندگی شادی غفوریان و کارگردانی محمدجواد



استادی و «شاعر شهر» به نویسندگی و کارگردانی نشاط میرمهدی از سوم تا دوازدهم بهمن در دوسانس ۱۶:۳۰ و ۱۹ در تالار حافظ و... روی صحنه می روند. چهل و سومین جشنواره بین المللی تئاتر فجر از سوم تا دوازدهم بهمن ۱۴۰۳ به دبیری خیرا... تقیانی پور برگزار می شود و تالار وحدت ۱۳ بهمن میزبان آیین اختتامیه این دوره از جشنواره خواهد بود.

گفت وگو با علی مودنی درباره جهان بینی اش به بهانه چاپ مجموعه داستان کوتاه «عقده اودیپ پسر هاشم آقا»

داستان نویسی

سلوکی خودشناسانه است

مهرانگی فی‌مابین مخلص و استاد مودنی باعث شد با گفت‌وگویی یکسر متفاوت و دلی و الهام‌بخش این دوستکامی را ارج نهمیم. نام این مجموعه داستان کوتاه بس خواندنی که پر از شگردهای چرب‌دستانه و خاص و خلاقه است، مثل جای‌جای داستان‌ها غافلگیرکننده و شوک‌آور است. در این باره مودنی در پاسخ یکی از پرسش‌هایم نویسانده: «من اسم عقده اودیپ را انتخاب کردم، چون مفهومی فراگیر و جاف‌ناده و در همه فرهنگ‌ها شناخته شده است، وگرنه ما عقده رستم را داریم که از نظر مفهومی در نقطه مقابل عقده اودیپ است. اودیپ پدرش را می‌کشد، رستم پسرش را. این دو در یک چیز مشترکند، و آن ناشناختگی فردی است که می‌کشند. نه اودیپ پدرش را می‌شناسد نه رستم پسرش را. عقده رستم حتی در فرهنگ ایرانی هم جاف‌ناده نیست و عمومیت ندارد، تاآنجاکه من اطلاع دارم»



علی مظاهری
تحریریه جام جم آنلاین

آقا الهام واژگان وقتی مثل باران می بارد و شما می شوید گونه‌ای کانال ارتباطی یا یک خودکار نویسادر خدمت فراتر از خودتان!

باید همین طورها باشد. باید فیضی وجود داشته باشد که احاطه‌ات کند تا از این احساس ناخوشایند هبوط برهاندت و بر بلندی بنشاندت و با مایه غرور ورتز بدهد و به زبان خوش تشویقت کند که بنشین بنویس؛ به‌خصوص در این سن. بگوید که عزیز دلم، وقتی باقی نمانده. اکثر همدوره‌هایت بارشان را گذاشته‌اند زیر زمین و رفته‌اند به آن جایی که موسوم است به آسمان. پس از فرصت استفاده کن. وگرنه در حالت عادی من بی حوصله‌تر از آن هستم که به اراده خودم بخواهم معقول بنشینم سر نوشتن، آن هم نوشتن داستانی که می‌دانی اگر بخواهی از طریق آن ارتزاق کنی، باید تا حالا صد بار از گرسنگی مرده باشی. مجبورم در مورد حق‌التالیف کتاب‌هایم حتی به فرشته الهامم هم دروغ بگویم، وگرنه همو هم نه‌تنها از این پس مانع نوشتنم می‌شود، بلکه فی‌الغور استعفانامه خودش را به درگاه خدا تقدیم می‌کند. پس چرامشوشش کنم وقتی تنها دلخوشی زندگی‌ام فقط ناز و نوازش‌های اوست؟

آقا نوشتن داستان آیدر تعالی شخصیت‌تان کارآمدی دارد و چگونه؟

به‌زور. عرض کردم که! وقتی نمی‌نویسم، اسیر یک جور احساس ناخوشایندم که زندگی را در نظرم به‌گند می‌کشد. شاید بشود اسمش را گذاشت هبوط زدگی. نمی‌دانم این احساس نتیجه هدیه ژنتیک حضرت آدم است یا نتیجه مریضی‌های پشت‌سر هم دوران کودکی. این را می‌دانم که نه مادرم دوستم داشته، نه پدرم. و از آن جاکه عنوان داستان نویس را یکم می‌کشم، مجبورم رفتاری را در پیش بگیرم که جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم، آحادش مدام به رخم نکشند که در مملکتی را که نویسنده‌اش تو باشی، باید گل گرفت... پیشتر اوقات مثل حضرت عیسی آن طرف صورتم را هم برای زدن سیلی تقدیمشان می‌کنم با اینکه اطلاع واثق دارم سیلی‌زننده در گناهکاری و خطاکاری کم‌از مریم مجدلیه ندارد.

آقا چه فرآیندی در نوشتن به‌ویژه نوشتن داستان در کار است که شما را در شناسایی ویژگی‌ها تان کامیاب می‌کند؟

از آن خودپرستی که مایه وجودی هر هنرمندی است، کمی هم در من یافت می‌شود. نوشتن فقط این نیست که چیزی نوشته باشی، نوشتن باید در مرتبه خلق انسانی قرار بگیرد و نویسنده از پله‌هایش یکی‌یکی بالا برود. رضایت باید حاصل بشود که اگر نشود، اگر داستان نوشته شده یا در حال نوشته‌شدن نتواند حسی زیبایی‌شناسی نویسنده را مجاب کند، قطعاً و یقیناً کنار گذاشته می‌شود.

نوشتن باید تبدیل به فرآیندی لذت بخش بشود که سرکارخانم «الهام» را راضی نگه دارد. پاسخ به سؤال شما را در این یک جمله می‌توان خلاصه کرد: تعهد به خود که تعهد به نوشتن هم از آن منشعب می‌شود.

آقا چگونه است که این زندگی آرام و ساکت در روی کاغذ و در واژگان بازتاب‌ها می‌یابد، انعکاسش اتفاقاً داستانی پر سروصدا می‌شود، پر از حادثه و غافلگیری‌ها و بزنگاه‌ها و گردنه‌هایی که خواننده را به دل ماجراهایی تکان دهنده و شوک‌آور و پرهیجان پرتاب می‌کند؟

کجای این زندگی آرام و ساکت است؟ این همه هیاهو! چه در بیداری چه در خواب. من گاهی از ترس خواب‌هایی که می‌بینم و هیچ ربطی هم به غذاهایی ندارند که می‌خورم، می‌ترسم دوباره بخوابم. دعای پیش از خواب من این است که خدایا یک خواب آرام از تو طلب می‌کنم. رویایی هم اگر قرار است نمایش داده شود، لطفاً خالی از تعبیر اضطراب‌آور باشد. تو خود بهتر از حتی دکتر قلب من از قلب من آگاهی. پس مرا از کابوس‌ها درمان بدار. همین امروز وقتی بیدار شدم، ازش گله کردم که قرار ما این نبود که من در خانه‌مان را بزنم و مادر خدایبامرزم در را به رویم باز نکند. پشت پنجره بایستد و به من چشم بدوزد و نه در را به‌رویم باز کند، نه جوابم را بدهد و نه در خواب بدانم که چرا از من دلخور است و این دلخوری غربتی طاقت‌فرسا را در خواب به تجربه من درآورد که از شدتش بیدار شوم و تا همین الان که با شما در حال گفت‌وگو هستم، آرام بدهد. این یکی از ده‌ها خوابی بود که دیشب دیده‌ام اما بیداری. اولین خبرش این است که جنگ از گز گردن به ما نزدیک‌تر است. بمب اتم داشته باشیم یا نه؟ و یک سؤال بزرگ: چرا آنها داشته باشند و ما نداشته باشیم؟ چون اگر ما داشته باشیم، دیگر نمی‌توانند لات‌بازی در آورند و به ما زور بگویند؟ واگر نداشته باشیم، یکسره باید در اضطراب به سر ببریم و به وسیله تحریم، تنبیه شویم و رنج بکشیم و از رفاه عقب بمانیم و... و جز این‌ها شاهد این باشیم که این‌دولت از کم‌کاری دولت قبیل بگوید و دولت قبل هم که از کم‌کاری دولت قبیل تر می‌گفت و در این میان مشکل همچنان باقی است، در صورتی که دولت قبیل می‌گفت ما در پی رفع مشکلیم و این یکی دولت هم همان را می‌گوید و ما مردم هم مات و مبهوت قیمت‌ها... که مشکل همچنان باقی است... و مثال کافی است...

اتفاقاً بر عکس فرمایش شما فکر می‌کنم این زندگی است که پر از هیاهو برای هیچ

است و این داستان است که ما از هیاهوی واقعیت موجود به واقعیت دلپذیر آن پناه می‌بریم تا در دنیای نویسنده‌ای قرار بگیریم که ما مهندس‌سی‌اش سروسامانی به احوال‌مان بدهد، حتی اگر در داستانش کشت‌وکشتری باشد، خیال‌مان راحت است که او قاتل را به‌سزای اعمالش می‌رساند و محکمر را به زندانی در خور می‌اندازد و زورگو را سر جایش می‌نشانند....

آقا باور بفرمایید این پرسش تکراری اتفاقاً بنیادین است؛ چند رمان و متن‌که برگزیده‌تان بوده یا هست یادوره‌هایی کتاب بالینی بوده؟ و چرا بی‌شان؟

برخورد من با دنیای داستانی نویسنده‌ها بوده که در مجموعه آثارشان تعریف می‌شود نه در یک رمان یا یک مجموعه داستان. مثلاً خجوف. در یک بازه زمانی از دهه شصت تقریباً هرچه داستان ازش چاپ شده بود، خواندم. چهارتا نمایشنامه‌اش هم که جزء درس‌های دانشکده‌مان بود. در مجموعه آثار است که می‌توانی به میزان قدرت نویسنده پی ببری. مدتی که با آثار هر نویسنده سر می‌کردم، برایم مثل رفیق شفیقی می‌شدند که حضورشان در این دنیای داستانی مستقرم می‌کرد. غصه جوانمردگی خجوف را می‌خوردم که چرا با آن که خودش پزشک بوده، نتوانسته از پس بیماری سل برآید؟ چرا نباید بیشتر عمر کند و در چهل و چهار سالگی بمیرد و دنیا نتواند از وجود او که تازه به مرحله پختگی عمرش رسیده بوده، بیشتر بهره ببرد؟ با مبهوت آن پنج دقیقه از دنیای داستانیوسکی بادم که بای چوبه دار، انتظار مرگ را می‌کشیده و چه‌ها که بر او گذشته، و یا بر تولستوی، استاندال، فاکتور و خیلی‌های دیگر که مرا با قدرت آثارشان شگفت زده می‌کردند. نمایشنامه‌های نمایشنامه نویسان بزرگی مثل شکسپیر و استریندبرگ و ایسن و... که در دانشکده می‌خواندم و آثارشان تحلیل می‌شد، دنیای غربی از استعداد و توانایی را پیش چشم من می‌گذاشت که در برابرشان جز تواضع احساس دیگری نمی‌توانستم داشته باشم. به‌خصوص در دهه شصت من با خواندن آثار نویسندگان بزرگ، چه خارجی چه ایرانی، زیر و بالا می‌شدم. در کتاب «دانشکده خصوصی من» شرح بخشی از مواجهه خودم را با آثار داستان نویسان ایرانی و خارجی داده‌ام و اینکه چه‌قدر از آنها آموخته‌ام...

آقا احساس‌تان از این‌که در میان نویسندگان دغدغه‌مند درباره‌تان گفته شود که در داستان نویسی صاحب مکتب هستید؟

این می‌تواند افتخار بزرگی برای هر داستان نویسی باشد که شوربختانه شامل حال بنده نمی‌شود. مکتب‌آوری در داستان از قد و قواره داستان نویسی من بسیار بزرگتر است. مکتب امری فراتر از سبک است. باید صاحب تئوری باشی تا ریزبنده چنین مقامی باشی. شاید منظورتان سبک است که در این صورت باید عرض کنم هر نویسنده جدی و مستعدی که مقلد نباشد، صاحب سبک است.

آقا راستی هنگام نوشتن مثل جوانی‌ها همچنان پاک از عادت‌های مشهور هستید؟ نه جای، نه قهوه، نه سیگار، نه میوه نه...؟

من هنوز هم جوانم. میوه البته می‌خورم، نه به‌عنوان یک عادت در موقع نوشتن، بیشتر به فروکنوزش نیاز دارم که قدم نینفند اما جای و قهوه و سیگار اصلاً. جای و قهوه و سیگار برای سیگاری‌ها امری است لازم و ملزوم. جای و قهوه می‌خورند که بعدش بتوانند سیگار بکشند. همان‌طور که بعضی‌ها به عشق قند جای می‌خورند، راستی، تازگی‌ها بعد از سی‌سال، دوسه وعده سرخ‌کردنی خورده‌ام که نتیجه‌اش رضایت‌بخش نبوده.

آقا زبان داستان‌پردازی شما، شگردها و رسایی قلم‌تان از نسل‌تان پیش‌روتر بود؛ اتفاقاً نسل شما سرازوار برانگیختن توجه جهان بود اما رویدادهایی نگذاشت؛ اکنون در افق پیش‌رو آیا به تازه‌شدن زمانه و توجه بایسته به ادبیات داستانی جدی‌امیدی هست؟

فرمایش شما را در مورد پیش‌رو بودن خودم اصلاً و ابداً نمی‌پذیرم. هر داستان نویسی ساخت خودش را دارد. از این ساخت می‌توان تقلید کرد اما صاحب نمی‌توان شد، چون منحصر به‌فرد است اما این را که نسل ما از توانی برخوردار بود که می‌توانست دنیا را متوجه خود کند، قبول دارم. نسلی که ورودش به عرصه داستان نویسی همزمان بود با وقوع انقلاب. نسلی که در مضیق‌های سخت قرار گرفت. فیلترینگ واقعی آن زمان بود و شوربختانه فیلترشکنی هم موجود نبود که بتوانی با دورزدن فیلتر به هر آنچه می‌خواهی دسترسی پیدا کنی. خبری از اوضاع روز دنیا نداشتیم. ورود نشریات خارجی معدود و محدود بود. دوستی داشتم که شب‌ها فقط بخش اخبار خارجی را تماشا می‌کرد به امید آن‌که تصویری از حال‌وهوای کشورهای دیگر ببیند حتی سانسورنده‌اش را. مرحوم حمید سمندریان می‌آمد سر کلاس می‌گفت من حوصله درس‌دادن ندارم. من باید نمایش اجرا کنم، سرتاپای من تبدیل شده به نمایشنامه ملاقات بانوی سالخورده. و تا نگذارند روی صحنه اجرایش کنم، خواب و خوراک ندارم. چون هر دو هفته یک بار با عده‌ای داستان نویس جمع می‌شدیم و داستان می‌خواندیم، با توجه

نمایش «ایرج، زهره، منوچهر» تمدیدشد

کسرت - نمایش عاشقانه «ایرج، زهره، منوچهر» که روایتی متفاوت از اشعار ماندگار ایرج میزاست، برای سومین بار و به مدت محدود تمدید شد. این اثر به نویسندگی علی پالیزدار، کارگردانی مهرداد آبیچار و تهیه‌کنندگی مسعود والا، در دو دوره قبلی میزبان بیش از ۲۰ هزار تماشاگر بوده و اکنون در پردیس تئاتر شهرداد بار دیگر روی صحنه می‌رود. در دوره جدید، امیر غفارمنش به‌عنوان راوی به بازیگران پیوسته و گروه موسیقی بندری آوای موج هم اضافه شده تا این اثر عاشقانه و موزیکال تجربه‌ای به‌یادماندنی‌تر را برای مخاطبان رقم بزند. بازیگران و عوامل این کسرت - نمایش عبارتند از: امیر غفارمنش، مهدی رکنی، رضا صمدپور، آرزو کریمی‌زند، ارسلان محمدی، شکبیا کیا، دلارام راضیان، مهید فیضی، کمال رضوی، امیررضا محسنی، شهریار نورخشان، شادن بازن، بهار احمدی، نوشین بدری کوهی، موسیقی: گروه موسیقی جنوبی آوای موج.



«نور، شیشه، رنگ» رونمایی شد

نمایشگاه انفرادی آثار «نقاشی روی شیشه» با عنوان «نور، شیشه، رنگ» در نگارخانه گلستان برگزار می‌شود. این رویداد هنری به نمایش جدیدترین آثار نقاشی بانوی هنرمند، مهنوش قربانی مکانکی اختصاص دارد و طی آن ۲۹ تابلو در ابعاد مختلف که با تکنیک رنگ و روغن و در قالب نقاشی روی شیشه (ویترا) خلق شده‌اند، در نگارخانه گلستان رونمایی می‌شود. در معرفی نمایشگاه نقاشی روی شیشه آمده است: «من از سرزمین آبرنگ و رنگ روغن به سرزمین نقاشی پشت شیشه رسیدم. دنیای نقاشی پشت شیشه، دنیای شخصی من است. سردن و دودیدن رنگ روی شیشه و نه روی کاغذ...». بر این اساس، نمایشگاه آثار نقاشی روی شیشه با عنوان نور شیشه رنگ، ۲۷ دی با حضور جمعی از علاقه‌مندان به هنر نقاشی در نگارخانه گلستان افتتاح شده و بازدید از آن تا هفتم بهمن در نگارخانه گلستان ادامه خواهد داشت.



اجرای «تئاتر بی حیوان» بعد از فجر

نمایش «تئاتر بی‌حیوان» بعد از جشنواره تئاتر فجر به سالن سایه مجموعه تئاترشهر می‌آید. به نقل از روابط عمومی نمایش، نمایشنامه «تئاتر بی‌حیوان» اثر ژان میشل ریب با ترجمه شهلا حائری و کارگردانی لیخند بدیعی در سالن سایه مجموعه تئاتر شهر روی صحنه می‌رود. در این نمایش با انسان‌هایی طرف هستیم که فارغ از این‌که مال چه جغرافیایی هستند، در موقعیت‌های گوناگون قرار می‌گیرند: موقعیت‌های ساده و جهانشمول که برای همه انسان‌ها اتفاق می‌افتد. نمایش تئاتر بی‌حیوان بعد از جشنواره تئاتر فجر در سالن سایه مجموعه تئاترشهر، به صحنه می‌رود.

